

بعضی از افراد سفارت آمریکا بدیدن ما، نه من تنها بدیدن بعضی از افراد دیگری آمدند و ما بطور آشکار نظریات و عقاید خودمان را به آنها می گفتیم. ولی در این مدت پانزده شانزده ساله بعدی ارتباط ما با آنها بکلی قطع شده بود جز در آخرین روزهای انقلاب در زمانی که حکومت دکتر بختیار بر سر کار بود یکنفر از مامورین سفارت آمریکا بدیدن من آمد برای اینکه از ما بخواهند و خواهش بکنند که با حکومت بختیار موافقت بکنیم. من گفتم چنین موافقتی برای ما غیر ممکن است. حالا بنده نمیدانم اسناد ارتباطات اشخاص با سفارت آمریکا که میگویند در آمده است راجع به من چیزی در آنها هست یا نیست؟ بنده خیال میکنم اگر يك نیت صادقانه در این کار بوده باشد در آنجا کاملا روشن خواهد بود که هر کسی چه نقشی داشته، کی پاك بوده و کی نبوده است.

س - مثلا یکی از مسائلی همین مسئله ای است که گویا یکی از مامورین آمریکایی که من الان اسمش یادم نیست آمده بود حضور شما و راجع به روابط جبهه ملی و دولت سوال کرده بود و شما فرموده بودید که ما مخالف سلطنت مشروطه نیستیم و اگر سازمان امنیت مایل هست میتواند يك مامور بفرستد که در جلسات ما شرکت بکند و حرفهای ما را درست و واقع بینانه گزارش بدهد بجای اینکه يك مشت دروغ و دغل از قول ما بسازد و گزارش بدهد.

ج - کاملا درست است، این را من در زمان جبهه ملی دوم گفته ام در همان سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲.

س - آن کتاب را تا آنجایی که من مطالعه کردم دو موضوع در آنجا کاملا روشن است. یکی اینکه هر کدام از اینها با شما تماس گرفتند و پیش شما آمدند و سوال کردند شما به این مسئله تکیه کردید که جبهه ملی به قانون اساسی و سلطنت مشروطه اعتقاد دارد و شاه میبایستی سلطنت کند نه حکومت. دیگر اینکه جبهه ی ملی يك جمعیت علنی و مبارزه ی آن قانونی است.

ج - بله همین است ولی آیا آن کسانی که این اسناد سفارت را منتشر کرده اند در باره ی ارتباطات نهضت آزادی و عوامل آن که در خارج بودند چیزی منتشر کرده اند یا خیر؟ بعدا من شاید بعد از ظهر امروز یا فردا، توضیح میدهم زیرا دلایل دیگری در این باره دارم که آنها در این مدت کاملا و بطور مرتب با خارجیا ارتباط داشته اند. اکنون موقع آن فرا رسیده است که در باره ی آغاز مبارزه

روحانیت و توسعه ی آن صحبت کنیم . یکی دیگر از آثار در واقع تعطیل جبهه ی ملی همین بود که زمینه ی مبارزه ی سیاسی علنی خالی شد و مبارزات از طرق دیگر ، یا بصورت مبارزات زیرزمینی مسلحانه یا مبارزه ی مستقل روحانیون براه افتاد . در سال ۱۳۴۲ بعد از جریان کنگره ی جبهه ی ملی در ماه خرداد که ما هنوز در زندان بودیم حادثه معروف شورش تهران صورت گرفت که روحانیت منشأ آن بود و آیت الله خمینی به آن آلودگی پیدا کرد و گرفتار شد . عده ی کثیری از روحانیون هم زندانی شدند . در آن زمان آنها با اصلاحاتی که شاه عنوان میکرد مثل اصلاحات ارضی و حق رای زنان مخالفت میکردند . در سال بعد هم قانونی از مجلس گذشت که به مستشاران آمریکایی که در خدمت ارتش ایران بودند مصونیت میداد که در صورتی که آنها در ایران مرتکب جرم و جنایتی بشوند دادگاههای ایران نتواند بچرایم آنها رسیدگی کنند . طبیعی است این قانون بصورتی کاپیتولاسیون راحیا میکرد . در آن زمان جبهه ملی وجود نداشت و آن جبهه ملی سوم که میبایستی تشکیل شده باشد معلوم نبود در این موضوع چه روشی و اقدامی در پیش گرفت . بنده عملی در این باره نشنیدم که از ناحیه آنها صورت گرفته باشد .

س - جبهه ملی سوم فقط در مرحله اسم بود و هیچوقت تشکیل نشد .

ج - هیچوقت . با اینکه این قانون صریح ضد حاکمیت قضایی مملکت ایران بود از ناحیه جمعیت های سیاسی آنوقت که قاعدتا میبایستی خود را نشان بدهد و اعتراض بکنند اقدامی بعمل نیامد ولی آقای خمینی بحق در آن موقع بشدت به این موضوع اعتراض کرد و آن را برگشت ایران به نظام کاپیتولاسیون معرفی نمود و همان باعث شد که وی مجددا دستگیر و زندانی بشود .

بر اثر اقداماتی که از ناحیه ی روحانیون عالی مقام بعمل آمد و وی را نیز از مراجع تقلید خواندند و دولت از محاکمه ی وی منصرف شد و او را به ترکیه تبعید کرد و پس از مدتی به نجف اشرف رفت . در قم و نجف فعالیت روحانیون بتدریج وسعت پیدا کرد ، شبکه ی مساجد بهم مرتبط شد و در همین زمان بود که دکتر شریعتی نیز ظاهر و حسینیه ارشاد تشکیل شد که نقش فوق العاده موثری در جذب جوانان و دانشگامیان به افکار انقلابی و افکار دینی و باصطلاح امروزی التقاط معتقدات ایمانی با مسلک سیاسی انقلابی داشت .

س - ایشان هم سابقا عضو جبهه ی ملی دوم بود .

ج - در دوره ی دانش آموزیش جزو جوانان جبهه ی ملی خراسان بود و پدر بزرگوارش از دوستان و مرتب‌ترین ما بودند و همچنین آقای طاهر احمدزاده از افراد جبهه ی ملی و عضو کنگره بود که بعداً فرزندان او نیز وارد جریان فدائیان شدند و به آن کیفیت از بین رفتند و خود احمدزاده هم به زندان و آن گرفتاریهای طولانی زمان شاه دچار شدند و بعداً هم در این دوره مجدداً گرفتار مزاحمت‌های حکومت آقای خمینی شده است. خلاصه آنکه شریعتی و احمدزاده آنوقت جزو وابستگان جبهه ملی بودند. جوانان دانشگاهی وقتیکه از فعالیت سیاسی علنی بازداشته شدند مسئله دین و توجه به دین برای آنها پناهگاهی شده بود. اجتماعات دینی مراکزی بود که آنها را بخودش میکشید بخصوص بیان فوق العاده جاذب و رماتیک دینی - عرفانی - سیاسی شریعتی که واقعا گیرنده بود و يك هیجان و حرکت در این طبقه بوجود آورد. ولی برخلاف آنچه که امروزه به آن تظاهر میشود شریعتی کاملاً مورد پسند علما و روحانیون صاحب مسند و صاحب مقام نبود. آنها او را بصورت يك شخص غیر اصیل و غیر روحانی که در مسائل مربوط به روحانیت و دین مداخله میکند تلقی میکردند و به آن نظر به او مینگریستند و حتی عده ای از آنها در مقام تخطئه ی او بر آمدند. چنانکه در همین زمان انقلاب بود که مرحوم مطهری و آقای بازرگان مشترکاً اعلامیه ای صادر کردند و با عبارات ملایم دکتر شریعتی را تخطئه کردند به این مضمون که او بعضی نظریات انحرافی یا مطالعات عجولانه و غیر کافی نسبت به امور دینی داشته است. بهر حال مسئله حسینه ی ارشاد و ایجاد آن و آقای شریعتی هم یکی از آن مسائلی است که کم و بیش پرده ی ابهامی در باره ی آن هست که در تاریخ بعدی ایران باید روشن شود. هر چه هست جوانان در آن زمان علاقه شدیدی نسبت به او داشتند. آنهايي که جز مجاهدین و آزاد بودند و همچنین جوانانیکه تمایلات چپی داشتند در سخنرانیهای مرحوم شریعتی شرکت میکردند و این هیجان در داخل مملکت اوج میگرفت تا اینکه دکتر شریعتی چندین بار گرفتار و آزاد شد و بالاخره ناچار به خارج مهاجرت کرد و در آنجا با مرك نابهنگام او ضایعه ی بزرگی حاصل شد. در همین زمانها کانونهای اختلاف و تشنجی هم در داخل روحانیت دیده میشد که نشانه ی حیات و تحرك آن بود روحانیت در دسته های مختلف و با عقاید مختلف با یکدیگر اختلافاتی داشتند. از آن زمان این دسته ای که امروزه معروف به حجتیه است بوجود آمد يك عده از افراد روحانی

با بیروان متعصب آنها علیه عده دیگری از روحانیون مثل دشمن مبارزه میکردند و به ناگهان، بطوریکه اطلاع دارید، خبر دار شدیم که روحانی معروفی بنام آیت اله شمس آبادی بوسیله یکنفر دیگر از وابستگان به روحانیت بنام سید مهدی هاشمی که از منسوبین آیت اله منتظری بود بقتل رسیده است و اینها بر سر مسائل ظاهرا کوچک و عجیب مذهبی مثلا راجع به ترتیب شهادت امام حسین و آن کتابی که راجع به شهادت امام حسین نوشته شده بود یا یکدیگر اختلافات خونین داشتند. در همان زمان بعضی از منسوبان يك طرف دعوی به بنده مراجعه کردند که در موضوع پیشآمد آن قتل بین آنها میانجیگری کنم که منجر به اعدام افرادی در جریان دادگستری و توسعه ی عناد بین برادران دینی نشود. همچنین در میان طبقه روشنفکر غیر روحانی اشخاصی پیدا می شدند که جنبه های مذهبی داشتند مانند مرحوم آل احمد که کتابی به نام غربزدگی نوشت، این نوع گرایش هم که واکنش رنج و محرومیت طبقه ی روشنفکر است در جمع کثیری انعکاس می یافت و نوشته های او مورد توجه قرار میگرفت. این از خصوصیات دوران دیکتاتوری است که در زمان اختناق و محرومیت و مصیبت مردم به دین رجوع میکنند و به امور عرفانی و روحانی مافوق طبیعه متوجه می شوند تا آن جریانها و فشارهای طبیعی و عادی که موجب رنج و زحمت و محرومیت و ناکامی آنهاست بوسیله آن توسلات و تعلقات جبران کنند

س - این تمایل و این گرایش بطرف مذهب آیا واقعا بخاطر این بود که این مردم مذهبی شده بودند و یا اینکه آگاهی به حقانیت پیدا کرده بودند؟ یا نه، مذهب را باصطلاح وسیله ای دیده بودند برای بحرکت در آوردن توده های مردم علیه رژیم؟

ج - در ایران و در این زمان چند طبقه مختلف نسبت به مذهب نظر داشتند. یکی خود روحانیون بودند که به نقش خودشان توجه داشتند و از اینکه در دوره ی شاه و در دوره دیکتاتوری پدر شاه قدرت و اثر از آنها سلب شده و تاثیری در امور مملکتی و سیاسی نداشتند و حتی روحانیون عادی از ورود به مشاغل فرهنگی و اداری و وسیله تامین معاش عادی محروم بودند رنج میبردند و با توجه باینکه بر اساس مذهب شیعه علما بزرگ و مراجع تقلید خودشان را جانشینان امام و ذیحق در این میدانند که در تمام مسائل اجتماعی و حکومتی مملکت صاحب نظر و ولایت باشند این هیجان و این حرکت و این نهضت در داخل روحانیون برای تغییر جامعه

ی ایران بر اساس مذهب پیدا شده بود. ضمناً بر اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران سطح بینش روحانیون بالا آمده، عده ای از آنها به زبانهای خارجی آشنا شده و بعضی از آنها حتی تحصیلات عالی ای هم در خارج و داخل ایران کرده بودند.

س- مثل آقای بهشتی؟

ج- بله. علاوه بر این در این مدت کتابهای مختلفی در ایران منتشر شده بود چه از ناحیه ی خود آنها و چه از ناحیه افرادی که در سیاست وارد بودند و از مسلک های غربی مطالبی را مورد بحث قرار داده بودند که مورد مطالعه ی بعضی از روحانیون هم قرار گرفته بود. آنها در عین حال که با همان روش دینی و مذهبی در مقام معارضه با دستگاه استبدادی بر میامدند از آن افکار و عقاید چپی که آنهم محصول غرب و به اصطلاح آنها غربزدگی است بهره می گرفتند. مرحوم مطهری خیلی از همین افکار استفاده کرد و در بعضی از کتابهایش، مخصوصاً مسائل اقتصادی ایران را مورد توجه قرار داد و در بسیاری از موارد بیان میکند که فقه ما کافی برای پاسخگویی به مسائل اقتصادی و اجتماعی که امروزه بوجود آمده نیست

همین مطهری که اینهمه در ابتدای انقلاب که مورد توجه روحانیون قرار داشت و خود آقای خمینی او را شاگرد عزیز و دست پرورده ی خودش میدانست حالا بطوریکه از روزنامه ها و جراید میخوانیم بعضی از کتابهای او را تحریم کرده و از انتشارش جلوگیری میکنند. اینها روحانیون بودند اما دسته ی بزرگ دیگر که گرایشهای مذهبی نشان میدادند جوانانی بودند که چون فعالیت سیاسی و مجال تظاهرات سیاسی نداشتند و چون مرحوم شریعتی بعنوان دین و بعنوان موعظه دینی در مساجد و در حسینیه ها ظاهر میشد و در این محل ها از امور سیاسی و از مسائل جدید فلسفی بحث میکرد و امور مذهبی و دینی و مجاهدات دینی را بصورت عرفانی و بصورت رمانتیک و هیجانی مورد بحث قرار میداد جوانها هم بسمت او میرفتند. در این ضمن که افکار چپی هم از مجاری مختلف رخنه کرده بود بطور طبیعی از همه ی جوانب کوشش میشد که التقاطی بین مسلک دیالکتیکی با آیین اسلام و بخصوص با مذهب شیعه بیاورند. یکعده هم اینطور بودند.

دسته ی دیگری که سیاسیون ملی یا آنهایی که معتقد به روش جبهه ی ملی بودند نظر دیگری درباره ی دین داشتند. بنده این مطلب را بطور خلاصه در زمانی که بی بی سی لندن با من در پاریس مصاحبه کرد بیان کردم و توضیح دادم که هویت

ملت ایران از دو عنصر مرگب است . یکی ایرانییت با سابقه ی دیرینش ، با تاریخش و با اساطیرش حتی با شاهنامه اش و پهلوانان شاهنامه اش و ادبیاتش و غیره و غیره و یکی هم اسلامیتش است . و ما بعنوان ایرانی به این دو عنصر هر دو احترام میگذاریم پایند هستیم به دیانت اعتقاد داریم . و درباره ی حکومت اسلامی هم که سوال شد جواب دادم که طبیعی است در جامعه ای که نود و پنج یا نودونه درصد آن مسلمان باشند وقتی حکومتی برای و اراده ی مردم بر سر کار آمد طبعاً يك حکومت اسلامی خواهد بود، يك حکومت ایرانی اسلامی خواهد بود و در این حکومت روحانیون هم مقام محترم خود را خواهند داشت . و چون در مبارزات گذشته ی ایران از اواخر پادشاهان قاجار از زمان ماجرای انحصار تنباکو و در دوره ی نهضت مشروطیت و بعد در نهضت زمان مصدق روحانیت یا بعضی از عناصر روحانیت عامل بسیار مؤثر بودند در عین اینکه همواره يك عده دیگر از آنها برعکس عوامل مختلف و عوامل مرتجع ضد نهضت و ضد انقلاب بودند اما افراد برجسته ی آنها از نهضتهای ملی و از آزادی خواهی و استقلال طلبی مردم ایران پشتیبانی می کردند مورد توجه عامه قرار میگرفتند و در حصول پیروزی مؤثر میشدند .

در اینموقع هم که ما در مبارزه با نظام استبدادی شاه بودیم میخواستیم از روحانیت استفاده بکنیم و از اینکه آنها در این مبارزه شرکت دارند و شرکت میکنند حسن استقبال میکردیم . طبیعی است علاوه بر ما بازار همیشه پایگاه عمده روحانیت بوده و بازارها نیز تکیه گاهی در میان روحانیت داشته اند، چنانکه میدانید علمای مختلف شهر در بازار منزل دارند و مساجد زیادی در توی بازار هست و بازارها دائماً مرتبط باپیشنازها و مجتهدها و علمای محلات بوده هستند و باین کیفیت در این نهضت که بازاریها هم شرکت داشتند ، آنها هم دنباله روی و پیروی از روحانیت میکردند . این عوامل مختلف یعنی خود روحانیون ، بازارها از جهتی ، دانشجویان و روشنفکران ، بطریقی و رهبران ملی و سیاسی بترتیبی که بیان کردم در این مبارزه همراهی و همقدمی با یکدیگر داشتند .

س - یعنی تا آنجایی که من آشنایی با آل احمد داشتم تصور من این بود که آل احمد فکر میکرد از آنجایی که ما بعنوان يك ملت واحد با همدیگر در واقع آن ارتباطی را که يك ملتی بایستی با همدیگر داشته باشند نداریم . مثلاً فرض بفرمایید که بنده

اگر بروم اذربایجان يك كلمه اذربایجانی نمیفهمم مثل اینکه رفته ام توی يك مملکت غریب یا اگر بروم به کردستان یا بلوچستان و همینطور بعضی جاهای دیگر . بنابراین يك عنصر و عامل متحد کننده ای در واقع بین تمام افراد ملت ایران نیست . و بر عکس از مذهب میشود بعنوان يك عامل متحد کننده استفاده کرد برای مبارزه با حکومتی که دست نشانده بیگانگان است . در واقع بخاطر این قضیه بود و این حساب بود که این تمایل بجانب مذهب پیدا شد .

ج - البته به این کیفیت مؤثر بوده و همیشه هم این موضوع مورد توجه سیاسیون آزادیخواه و استقلال طلب ایران بوده است . ولی این عامل به این کیفیت هم که شما بیان میکنید و نظر آل احمد و اشخاص دیگر ممکن است بوده باشد کاملاً مؤثر و منطبق بر واقعیت نیست . یعنی آنچه ایرانی را به ایرانیت جمع میکند تنها مذهب نمیتواند باشد بلکه از بعضی جهات مذهب ممکن است عامل اختلاف باشد . برای اینکه در ایران يك اقلیت خیلی قوی و قومی سنی مذهب وجود دارد . يك قسمت بزرگ از مردم کردستان سنی مذهب هستند و سنی ها در باطن دلشان از شیعه ها ناراضی هستند و شیعه ها را در واقع مسلمان صحیح نمیدانند و آنها را ، اگر آزاد باشند ، را فضا میخوانند یعنی خارج از اسلام . نه تنها کردستان اینطور است بلکه بلوچستان هم همینطور است . در جنوب فارس و خراسان هم عده ای سنی وجود دارد . همچنین در گرگان ترکمن ها که يك اقلیت قومی هستند مذهب تسنن دارند و همینطور در بعضی مناطق دیگر . بنابراین عامل دینی اگر بسمت انحصار مذهب شیعه تشییع برود بجای اینکه عامل وحدت باشد ممکن است عامل اختلاف بشود .

الان در مناطقی که آقایان روحانی فشار بر گروههایی از مردم کرد و غیر کرد ایران میآورند که پیرو مذهب یا طریقه ی عرفانی اهل حق هستند که آنها را علی الهی میخوانند و میخواهند بزور به فشار آنها را وادار به مذهب تشییع بکنند ممکن است باتصادماتی برخورد و ایجاد ناراضی های عظیمی بکنند و حال اینکه این مردم جمعیت کثیری قریب چند صد هزار و شاید يك میلیون نفر و از وطن دوستان اصیل ایرانی هستند . اما در نظام دولتی دموکراتیک که متکی بر اصل ملیت باشد ، مذاهب آزاد و محترم هستند و اسلامیت بمعنای عام نه بمعنای خاص مذهب مانند ایرانیت عامل وحدت میشود . اگر از بنده پرسند در این جنگی که بر ایران تحمیل شده چه عاملی بیشتر باعث مقاومت مردم ایران

- در مقابل تجاوز عراق شده بنده میگویم عامل وطن دوستی بیشتر موثر بوده است .
- س - یعنی عامل ایرانیت ؟
- ج - بله عامل ایرانیت بیشتر موثر بوده است .
- س - آقای دکتر سنجابی من زمانی شنیدم ولی خودم شخصا آنرا نخوانده ام یا بگوش خودم از شما شنیدم ولی از دیگران شنیدم که در یک مصاحبه ای یا یک مقاله ای همان زمان بعد از انقلاب یا همان زمان انقلاب شما فرمودید که برای ما ایرانی ها اسلامیت برای ایرانیت برتری دارد و مقدم است . آیا این موضوع حقیقت دارد ؟
- ج - هیچوجه من چنین صحبتی نکرده ام . من گفتم اسلامیت و ایرانیت دورکن اصلی هویت ملی ایران هستند .
- س - ولی نه اینکه اسلامیت مقدم بر ایرانیت است ؟
- ج - هیچوجه . هیچکدام را مقدم بردیگری نکرده ام .

استبداد و دیکتاتوری محمدرضا شاه

بله با این کیفیات زمینه‌ی نارضائی در مملکت وسعت پیدا کرده و سازمانهای اداری در انجام وظائفشان سردرگم شده بودند احزابی که از طرف دولت تشکیل شده بود بی اثر بودند ،، شاه ابتداء و حزب

ملیون و مردم را بوجود آورد بعد آنهارا برهم زد و حزب واحد رستاخیز را بوجود آورد که دبیر کلی آنرا ابتداء به هویدا واگذار کرد و آن جمله معروف را گفت که هویدا میتواند هر دو این مسئولیت یعنی نخست وزیری و دبیر کلی حزب را برعهده بگیرد و هنوز منفجر نشود. بعد از هویدا که جمشید آموزگار نخست وزیر شد دبیر کلی حزب را به محمد باهری دادند. باهری کسی بود که سابقه‌ی عضویت حزب توده را داشت و سوابق او را همه خوب میدانستند. او از وابستگان شخص علم بود و علم هم از وابستگان شناخته شده يك سیاست خارجی دیگری که خود باهری هم از همان موقع وابسته به همان سیاست بود.

س - منظور شما سیاست انگلستان است؟

ج - بله. ولی باهری در عین حال مردی است باهوش، درس خوب خوانده ، شاگرد خوب من در دانشکده حقوق بود و من خوب بخاطر دارم که از دانشجویان بسیار برجسته بود. حراف است، سخنگو است، نویسنده است و فعال در کارش و موقعی که دبیر کل حزب رستاخیز شد با سوابق تشکیلاتی که در حزب توده داشت دست به فعالیت شدیدی زد و کوشش کرد که موجودیت موثری به آن حزب بدهد. و حال اینکه پیش از او با آن کیفیتی که شاه اعلام کرده بود که همه باید در این حزب وارد بشوند و هر کس نخواهد در آن وارد بشود باید بخارج برود و یا هیچ توقعی نداشته باشد که در ایران صاحب مقام و شغل و مزیتی بشود. با این بیان غیر انسانی و غیر قانونی شاه پیدا بود که این حزب يك حزب الزامی و اجباری است. از حقوق بگیران دولت شروع کردند و زور آوری و سازمانها و دانشگاهها بخود حق دادند که پیوستگی همه اعضا خود را یکپارچه اعلام دارند. اسامی همه کارگران و کارمندان دولتی را که مرمعاششان تنها حقوقشان بودی آنکه کوچکترین علاقه ای و کوچکترین فعالیت حزبی داشته باشند در دفاتر حزبی ثبت و اینطور عنوان کردند که

در حدود چند صد هزار و یا چندین میلیون نفر عضو آن شده اند. این عمل و این گفتار جنون آمیز شاه اثر بسیار نامطلوبی خیلی بیش از احزاب ساختگی پیشین ایران نوین و میلیون مردم در جامعه ایران بوجود آورد چون مفهوم آن انحصار مطلق بود. یعنی هر کس باید یا در این حزب وارد شود یا از مملکت خارج شود و یا به زندان برود.

س - مهمتر از این، این مسئله نبود آقای دکتر سنجابی که خود شخص شاه که مطابق قانون اساسی می بایستی یک مقام غیر مسئول باشد بصورت رهبر یک حزب سیاسی ظاهر شده بود؟

ج - چرا و این یک عمل بکلی مخالف قانون اساسی بود و غیر قابل قبول و فقط خود بزرگ بینی شاه باعث شده بود که همه ی مردم ایران رارعبت و دنباله رو و جان نثار و چاکر خودش بدانند و اگر چنین نباشد ایرانی نیستند و حق زندگی و حق هیچگونه استفاده ای از امتیازات ایرانیت ندارند و این بکلی برخلاف قانون اساسی و حتی برخلاف اصل انسانیت بود. موقعی که باهری به دبیر کلی حزب انتخاب شد شروع به فعالیت کرد و یک عده ای از دوستان و آشنایان خودش را، آنهایی که فعالیت سیاسی و قوه تشکیلاتی بهتری داشتند، وارد کرد و میخواست حزب موثری در مقابل دولت و مخصوصاً در مقابل آموزگار که رئیس دولت بود درست کند. ولی در این کار موفق نشد. آموزگار به شاه شکایت کرد و مجدداً دبیر کلی حزب را به خود آموزگار دادند. از آن پس حزب صورت رسوایی پیدا کرد و اثر وجودی خود را بکلی از دست داد.

س - آقای دکتر شما اطلاع دارید که این فکر اصولاً شاه از کجا آورده و یا چه اشخاصی در شاه بوجود آوردند که متوسل به سیستم یک حزبی بشود؟ شاهی که خودش در کتاب مأموریت برای وطن صحبت کرده بود که اصولاً حکومتهای تک حزبی حکومتهای دیکتاتوری هستند و چنین نوع حکومتی را کوبیده بود متوسل به سیستم تک حزبی شد.

ج - بله از اینگونه تناقضات و تلونات در افکار شاه و نوشته های منسوب به او خیلی زیاد است. غالب نوشته ها قلم شخص دیگری است که او با اسم خودش منتشر میکرد. چون یکی دیگر از خصوصیات او هم سرقت افکار و حتی اصطلاحات دیگران بود. در سالهای اول بعد از کودتای ۱۳۳۲ و سقوط حکومت ملی مصدق تظاهر به جانبداری از قانون اساسی و دموکراسی لازمه ی تبلیغات شاه بود که او در آن کتابش علنی و آشکار نوشت که در نظام حکومتی ایران احزاب باید آزاد و متنوع

باشند اما باطن ضمیر او غیر از این بود شاه مدتی که در اروپا تحصیل میکرد یعنی در دوران نوبالغی که سالهای جلب عقاید و گرایشهای مسلکی است اوج قدرت فاشیسم در اروپا بود. از یکطرف موسولینی و از طرف دیگر هیتلر ظاهر شده بودند با آن زرق و برق و قدرت و تظاهرات خیره کننده و با توجه باینکه فاشیسم در مقابل کمونیسم و دموکراسی بوجود آمده بود و شاه نسبت به هر دوی اینها نفرت داشت بالطبع متمایل به فاشیسم بود. معروف است که در همان اوائل جوانیش که به ایران برگشت یکی از عناصری بود که در پدرش برای تمایلات نسبت به آلمانها و هیتلر مؤثر بود.

س - آن موقع خیلی جوان بود آقای دکتر.

ج - بله خیلی جوان و نورس بود ولی آن تبلیغات و تظاهرات فاشیسم که در اروپا رواج داشت در ذهن او بسیار مؤثر شده بود. میدانید که تبلیغات فاشیسم حتی در فرانسه هم اثر کرده بود. بنده بخاطر دارم که عده ای از افراد عضو حزب سوسیالیست فرانسه هم برگشتند و گرایشهای فاشیستی پیدا کردند. در بسیاری از کشورها پیشرفتهای ممتد و مستمر هیتلر مؤثر واقع میشد. محمدرضا شاه هم که در آن زمان در اروپا بود تحت تاثیر این تبلیغات و تظاهرات قرار گرفته بود. علاوه بر این خصوصیت سلاطین مخصوصا سلاطین مشرق زمین است که خود را مافوق همه ی افراد تصور میکنند. مستبد میخواید بهتر ترتیب شده مردم را پشت سر خودش قرار بدهد. چون در حکومتهای معاصر داشتن مسلک معمول و متداول بود او هم اول میخواست دو حزب پشت سر خودش قرار بدهد که بظاهر هم اقلیت و اکثریت باشد. بعد چون دید که آنها با هم دیگر نمی سازند و تشنجات و اختلافاتی پیش می آورند که باعث مزاحمت او میشود آنها را هم از بین برد و بصورت یک حزب واحد در آورد، یک حزب واحد که اجباری و صوری و بی اثر باشد. تمام این جریانات در مملکت ما متاسفانه ناشی از خودخواهی و خودپسندی شخص خود شاه بوده. شاه از امکانات خیلی وسیعی میتواند استفاده کند علاوه بر اینکه سیاست های خارجی در مقابل او مزاحمتی بوجود نمی آوردند. شورویها با دولت ایران همراهی و همکاری داشتند، شاه بدیدار آنها رفت خواهر شاه را روسها چندین بار با احترام و تجلیل دعوت کردند. قراردادهای متعدد با ایران بستند از آن جمله قرارداد فروش گاز به شوروی، تجارت وسیع واردات و صادرات به روسیه، بعد هم از حزب توده ظاهرا اثر و آثاری نمانده و فقط چریکها بودند که دست به مبارزات چریکی پراکنده میزدند و نتیجه عمل آنها فقط کشتن یکعده از مستشاران

آمریکایی و چند نفر از وابستگان ساواک بود. سیاستهای غربی هم چه آمریکا چه انگلیس و چه کشورهای دیگر نظیر آلمان و فرانسه و غیره قبول کرده و تن به این ترتیب داده بودند که شاه يك عامل مؤثر در خاور میانه هست و شخصیتی است قوی و قدرتمند که در مملکت ایران امنیتی بوجود آورده و در خاور میانه پایگاه مهم ثبات و امنیت شده است. بویژه بعد از سال ۱۹۷۵ که انگلیس هائبروهای خودشان را از شرق کانال سوئز فراهخواندند و در آن منطقه خلاای از لحاظ قدرت پیدا شده بود. در این مدت دستگاه شاه نفوذ فوق العاده زیاد در امارات خلیج داشت، در عربستان سعودی داشت، در کویت داشت اختلاف عمده ی او با عراق بود که در آن موضوع آمریکائیهام با نظر شاه موافقت و از کردها حمایت کردند و مبالغ قابل توجهی پول و اسلحه به کردهای ملامصطفی دادند، بعد در آخر شاه هم از این عملی که ابتداء به نام طرفداری از کرد و از قوم آریانشان میداد منصرف شد و یکمرتبه کردهای بدبخت را رها کرد. در آن زمان نفوذ شاه در کردهای عراق فوق العاده زیاد بود و بنده خبر داشتم که در خانواده های کرد عراق از شاه ایران به نیکی یاد میکردند و خیلی امید به او بسته بودند شاید قریب ۱۵۰۰۰۰ کرد عراق مهاجر و آواره در ایران شدند. ولی یکمرتبه که آن قرارداد الجزیره ۱۹۷۵ س - کنفرانس رباط

ج - بله، آن قرارداد را با عراق بست کردها را رها کرد و آن بدبخت هایی که به ایران آمده بودند آواره و سرگردان شدند و بالاخره به نابودی ملامصطفی و سازمان او منجر شد. به این ترتیب سیاستهای خارجی و دولت های خارجی کمال تقویت را از شاه داشتند و شاه هم تمام فکرش این بود که ارتش ایران را قوی کند و روز بروز در حال توسعه ی ارتش بود. در زمان حکومتهای دموکرات آمریکا مخصوصاً در دوران کندی درباره سلاجهایی که ایران می خواست خریداری کند خیلی مقاومت میشد و همینطور درباره توسعه ای که دولت ایران میخواست به تشکیلات ارتش بدهد. ولی شاه در این باره پافشاری کرد و با آشفتنگی هایی که در نواحی کشورهای عربی پیدا شد و بعد هم با جنگی که بین پاکستان و هندوستان پیش آمد و منتهی به تجزیه پاکستان به دو قسمت شد آمریکا و هندوستان به تقاضای شاه برای افزایش نیروی ارتش تسلیم شدند. شاه در آن زمان که پاکستان تجزیه شد اظهار کرد که خوب اهمیت این پیمان مستوک که برای حمایت از این کشورها بود معلوم شد که کاملاً بی اثر است و بنابراین ما باید در فکر دفاع خودمان باشیم پیشآمدهایی هم که در کشورهای عربی میشد خواسته های او را تأیید میکرد. بارفتن

حکومت‌های دموکرات در آمریکا و بر سر کار آمدن حکومت حزب جمهوریخواهان و مخصوصاً شخص نیکسون آمریکا بکلی تسلیم نظر شاه شد و بموجب تئوری نیکسون بود که شاه هر نوع اسلحه ای که می‌خواهد و بهر مقداری که بخواهد و از هر قسمت اسلحه ای که بخواهد می‌تواند خریداری کند و برای او مانع و محدودیتی نباشد. در این موقع بود که سیل فروشندگان و دلالان اسلحه به ایران سرازیر شد و شاید عده افراد آمریکایی که به ایران وارد شده بودند قریب چهل هزار نفر و یا بیشتر بودند.

س - بیشتر بودند. خود کارتر می‌گفت که هشتاد هزار نفر در ایران هستند.

ج - که آنها به نمایندگی از طرف کمپانی‌های مختلف دائم‌الذات‌های ایرانی و با واسطه‌های ایرانی و با ارتش و طوفانیان مسئول خرید این اسلحه‌ها در مذاکره بودند. در واقع آنها این سلاح‌ها را بر زمین می‌ریختند بدون اینکه معلوم باشد که ترتیب استفاده از آنها و ترتیب ارتباط آنها و ترتیب قطعات بدکی آنها چیست. علاوه بر این ایران از یک موقعیت دیگری استفاده کرد و آن وضع پولی بود. عواید نفت ایران بتدریج فوق العاده اضافه شد و بعد همین که نهضت‌هایی در کشورهای عربی پیش آمد و آن کشورهای یکی دو بار در مقابل اسرائیل نفت خودشان را بر کشورهای غربی بستند کم‌کم در حقیقت امتیازات کمپانی‌ها ضعیف و نفت در اکثر کشورهای حامی شده بود. و نیز در اتحادیه کشورهای صادرکننده نفت اوپک ایران از قدرت و امتیاز خاصی برخوردار بود. در نتیجه عواید نفت ایران سال به سال افزایش پیدا می‌کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۴ بر اثر چند برابر شدن قیمت نفت در جهان به یکبار و ناگهان درآمد ایران از چهار یا پنج میلیارد دلار به بیست و چهار میلیارد دلار در سال رسید یعنی یک مرتبه پنج برابر شد.

س - خوب می‌بایستی پول آن سلاح‌هایی را که خریداری می‌کردند از آن محل بپردازند.
ج - بله علاوه بر نفع خود کمپانی‌ها دولت‌های غربی تن به افزایش قیمت نفت از این لحاظ میدادند که فروش سلاح‌ها و بازار صنایع آنها را رواج و رونق میداد. ولی این افزایش ناگهانی پول و افزایش بی تناسب قدرت خرید مانند آوار سنگینی بر اقتصاد ایران وارد آمد. وقتی به ناگهان قدرت خرید و توانایی پولی پنج برابر بشود معلوم است چه اثری در قیمت‌ها و در واردات ایران خواهد داشت. و بعد هم با حساب‌هایی که دولت برای خرج این پول‌های بادآورده و برنامه‌های پنج ساله و هفت ساله کرد و با مخارج گزافی که برای تسلیحات میشد و با افزایشی که به حقوق‌ها دادند کم‌کم این درآمد هم کفایت

سوداهای آنها را نمی‌کرد. ناگهان وضع به جایی رسید که همه چیز دچارر کودشد. یعنی نه پول برای پرداخت سلاحها وجود داشت و نه برای ادامه و تعقیب برنامه های سنگین صنعتی و پتروشیمی و ذوب آهن و برنامه های متعدد ساختمانی دیگری که در ایران شروع شده بود و مملکت دچار بحران و آشفتگی عظیم اقتصادی گردید. امر دیگری که این آشفتگی و بحران را وسعت میداد مسئله کشاورزی ایران بود. تصور میشد که با قانون اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی بین زارعین بتوانند کشاورزان را ارضی بکنند و عدالت اجتماعی بوجود بیاورند. ولی در موضوع کشاورزی ایران دو مسئله کاملاً ممتاز هست که اگر هر دوی آنها با هم حل نشوند و با هم مورد توجه قرار نگیرند اصلاح و پیشرفتی حاصل نخواهد شد. یکی مسئله کشاورزان و رعایت حال آنها و عدالت نسبت به آنها و رفع ظلم و ستم از آنها است. مسئله دیگر که مهم تر از آن شاید باشد مسئله تولید کشاورزی است. در اصلاحات ارضی ایران هیچیک از این دو امر چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته بود. زمین هایی که بین کشاورزان تقسیم شد مقدار محدودی از زمین های زراعتی بود. قسمت بزرگی از زمینهای خوب و زمینهای حاصلخیز بعنوان اینکه مکانیزه هستند در دست مالکین باقی ماند و به کشاورزان مقدار کمی از آنها رسید. بعدا هم بعلمت اینکه سیستم فنی جدید کشاورزی کم کم وارد ایران شده بود، تراکتور آمده بود، کامباین آمده بود کشاورزانی که زمین کمی داشتند و آب و برق و وسائل زندگی و محل سکونت حساسی محروم بودند باین عادت کردند که قطعه زمین کوچک خود را در ابتدای کشت بوسیله ی تراکتوری که کرایه میکردند در ظرف یکروز کشت بکنند، شخم بزنند و بذری به پاشند و بعد چون اکثر زراعتی بود آنها را رها کنند و بگذارند در موقع درو باز یکروز یا دوروز یکی از همان کامباین ها را اجاره کنند که محصول را برای آنها درو کنند و تحویل بدهد. بنابراین این زمینها و این زراعت به اندازه ای نبود که زندگی آنها را تأمین کند، و کشاورزی ایران فاقد صورت متنوع دامداری و مرغداری و جالیزکاری و درختکاری بود که بتواند اقتصاد روستایی هماهنگی بوجود بیاورد و کشاورزان را درده نگاه دارد. اکثر کشاورزان با فعالیتهای ساختمانی عظیمی که در شهرها بوجود آمده بود رو به شهر میآوردند بطوریکه شهرها به ناگهان افزایش جمعیت فوق العاده پیدا کردند. این کیفیت در ابتدا بصورت ترقی نمودار میشد که شهرهای ایران بسرعت افزایش جمعیت پیدا میکنند. شهر تهران در حدود تقریباً پنج میلیون نفر جمعیت در اواخر حکومت محمد رضا شاه داشت، اصفهان به ۷۰۰,۰۰۰ نفر رسیده

بود، مشهد همینطور، تبریز و شیراز همینطور شهر کرمانشاه که در اوائل دوره ی رضاشاه شاید از ۳۰۰۰۰ نفر هم کمتر جمعیت داشت در آخر حکومت محمد رضاشاه دارای ۴۰۰۰۰ نفر شده بود. در میان این شهرها مردم بیکار و بلا تکلیف در توی خیابانها و کوچه ها رها بودند و در میدان ها و جاهائی که محل پیدا کردن کارگر بود روستائیان صبحها جمع میشدند که شاید کسی کاری به آنها رجوع کند، خود این ازدحام کشاورزان مسائل و مشکلات عمده در شهرها بوجود آورده بود، آلودگی عظیم شهر و افزایش جنایات در شهر، ازدحام و بیکاری فوق العاده و کانونهایی برای ترویج انقلاب و تهییج مردم و حرکت دادن آنها، در مقابل این وضع نسبت به مسئله ی دوم کشاورزی که امر تولید و اصلاح وضع زندگی روستایی و مساکن روستائیان باشد مطلقاً هیچ کاری نشده بود. تمام حرفهایی که میزدند صوری و ظاهری بود. مثلاً میگفتند که فلان عده مدرسه در دهات بوجود آمده آنطور که میگفتند میبایستی در هر دهی تقریباً یک مدرسه باشد. بنده خودم در بعضی از نقاط میرفتم و میدیدم مثلاً در ناحیه های که میگفتند پنجاه مدرسه بوجود آمده، وقتی که تحقیق میکردم حداکثر دو یا سه تا از این مدرسه ها دایر بود، بقیه اصلاً وجود خارجی نداشت، نه ساختمانی، نه معلمی، نه شاگردی در دهات، بهداشت وجود نداشت اکثر روستائیان برای معالجه بچه هایشان و خودشان مجبور بودند به شهر بیایند و به بیمارستان هایی که همیشه مملو از جمعیت بود و تخت خالی بدست نیامد رو بیاورند. این وضعیتی بود که در اوایل دوره ی محمد رضاشاه بوجود آمده بود. صنایع پیشرفت کرده و صنایع جدیدی دایر شده بود، در فرهنگ پیشرفت های زیادی نمایان بود بطوری که گزارش میدادند روی هم رفته تعداد دانش آموز و دانشجو در مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی به قریب هشت میلیون نفر رسیده بود.

چه خود شاه در کتابش، چه سلطنت طلبان کنونی چه بعضی از خارجیان و از آن جمله سفرای انگلیس و امریکا از پیشرفتهایی که محمد رضاشاه به جامعه ایران و اقتصاد ایران داده بود سخن رانده اند. گویی بدون وجود شخص او و در صورت يك حکومت ملی و مردمی و بارعایت کامل قانون اساسی و اصول مشروطیت که آنها مانع آن بودند چنین اصلاحات و پیشبردهایی غیر ممکن بود. آنها در این باره چند نکته اصلی را فراموش می کنند و یا عمدتاً به فراموشی می سپارند: نخست آنکه در زمان حکومت مصدق با وجود بایکوت اقتصادی ایران و با وجود همکاری امریکا و کشورهای اروپای

غربی با انگلیسها و با وجود سازش و همدستی محرمانه دولت روسیه شوروی با آنها اصلاحات ایران و اقتصاد ایران دچار رکود و تعطیل نشد. صادرات ایران بر واردات فزونی گرفت. خوار و بار به فراوانی وجود داشت و قیمت هاترقی نکرد. دوم آنکه محمدرضا شاه بر اثر جنبش ملی کردن نفت که عمل او نبود و علی رغم او صورت گرفت، پس از استقرار قدرت دیکتاتوری از عواید سرشار نفت برخوردار گردید و بدیهی است با این عواید همیشه متزاید امکان پیشبرد برای برنامه ها و توسعه اقتصادی و اجتماعی فراهم آمده بود. سوم آنکه افکار عامه ی مردم و ملیون و روشنفکران ایران چه در زمینه های اجتماعی مربوط به کشاورزان و کارگران و زنان و چه در زمینه نوسازی و توسعه صنایع و استقلال سیاسی و اقتصادی و چه در زمینه استقرار اصول دموکراسی برنامه های انقلابیتر و مؤثرتر از شاه مذکور و ایادی نوکر مآب و فاسد و محافظه کار او داشتند. با فراهم آمدن موضع بی مزاحم بین المللی که برای شاه دست داده بود و با فراهم شدن آن وسایل مادی و درآمد سرشار نفت هر گاه در این مدت نظام مشروطیت واقعی و یک حکومت مردمی در ایران وجود می داشت، مردم باشوق و هیجان همیشه در صحنه بودند و مسلمانان تاج در خشانتر، اساسی تر و بادوام تر برای ایران و ملت ایران حاصل می گردید.



دکتر سنجابی با نوه خود کریم سنجابی ۱۳۵۳ کتابخانه شخصی تهران



دکتر سنجابی سال ۱۳۶۵ - چیکو آمریکا

انقلاب ایران

در بحث امروز باید وارد جریان انقلاب ملی اخیر بزرگ ایران بشویم. تا حدی در صحبت‌های پیش از ظهر موجبات آنرا بنده توضیح دادم و بدنبال آن حالا مطالبی که مربوط به جریان این انقلاب و آنچه مربوط به خاطرات و شرکت من هست در اینجا بیان میکنیم که در این ضبط صوت و بایگانی شما باقی بماند.

س - متشکرم.

ج - عرض کنم بعد از آنکه در سال ۱۳۴۲ آنطوریکه گفتم، فعالیت جبهه ی ملی تعطیل شد و این تعطیل فعالیت زیان و ضربت روحی بر همه ی ما وارد آورده بود. بنده در سال ۱۳۴۶ یا ۱۳۴۷ تقاضای بازنشستگی از دانشگاه کرده و بعد از بازنشستگی با خانواده ام عازم آمریکا شدم. خانه ای را که داشتم اجاره دادم و با درآمد آن و حقوق بازنشستگی به آمریکا آمدم و در منزل همین پسرم که الان شما اینجا تشریف دارید و آنوقت در محل دیگری از همین شهر چیکو بود قریب یکسال و نیم اقامت کردیم و در همین جا هم کسالت و ناخوشی شدیدی پیدا کردم که منجر به عمل جراحی گردید. بعد از مراجعت به ایران یک دو ماهی در پاریس ماندم و اوایل سال ۱۳۵۰ به ایران مراجعت کردیم. آنوقت ببحوجه ی فعالیت و قدرت و کامیابی شاه بود مبارزات علنی جمعیت ها و سازمانها چه سیاسی و چه روحانی بکلی تعطیل بود و مبارزاتی جز در سطح مبارزات کم و بیش چریکی بصورت پراکنده و متفرق دیده نمیشد. ولی ما با دوستان جبهه ملی و بارهبران و با فعالین جبهه ملی در حدود بیست یا بیست و چند نفر جلساتی داشتیم که هر چند وقت یکبار دور هم مینشستیم و نهاری باهم میخوردیم و بخشی راجع به اوضاع میکردیم. بعد از آنکه در جریان این انقلاب متوجه شدم که با کمال تأسف ساواک از تمام جلسات ما و از تمام جلسات کوچکتری که رفقای ما مثلاً برای یک شرکت تعاونی یا برای اجتماعات کوچک

دیگری داشتند خبر داشته و پرونده های آنرا که بنده و دو نفر دیگر از رفقا در زمان حکومت موقت انقلاب مطالعه کردیم به هیچوجه نمیتوانستیم بگوئیم که آن پرونده ها جعلی است. مطالبی بود از مذاکراتی که در آن جلسات صورت گرفته و بطور صحیح و واقع نوشته بودند. البته آن مذاکرات طوری نبود که ما مورد تعقیب قرار بدهند ولی مراقبت دائم از ما داشتند. نسبت به شخص بنده هم این مراقبت بطور دقیق وجود داشت که بنده اگر مثلاً وارد دانشکده حقوق بطور اتفاقی یا برای مطالعاتی میشدم محققاً يك نفر مراقب پشت سر من بود و با من میآمد. من مدتی در وزارت علوم برای بررسی در برنامه های دانشکده های حقوق مشغول کار بودم و این مراقبت را نسبت به خود بدقت مشاهده میکردم

س - آن موقع وزیر علوم آقای کاظم زاده بود؟

ج - درست است.

س - پس به این علت است که آقای محمد باهری و آقای قریشی در مصاحبه هایشان گفتند که شما آن زمان از طریق دکتر کاظم زاده و وزارت علوم مقرر از دولت ورژیم شاه دریافت میکردید.

ج - این درست است. از بنده برای همین کار دعوت کرده بودند و من مدت ها در این باره مشغول بودم و اطلاعات خیلی مفصل از برنامه ها و شیوه ی تعلیمات حقوق از دانشگاه های آمریکا و کانادا و فرانسه و هند و سوئد و آلمان و مصر و لبنان گرفتم و گزارش بنظر خود جامعی در آن موضوع تهیه کردیم که مطلقاً به آن ترتیب اثری ندادند.

س - ولی این موضوع را آنها طوری مطرح کرده بودند که در واقع شاه آدم رثوف و مهربان و با محبتی بود و سعی میکرد که از طرق مختلف به مخالفین خود کمک مالی برساند و بهمین علت بود که از جمله این شغل رابه شما محول کردند. مسئله رابه این شکل مطرح کرده بودند.

ج - حالا شاه نظرش هر چه بوده بنده در این باره نمیتوانم نظر او را بگویم ولی آنچه که مراجعه بمن شده همین بود و بطور تحقیق شاه نمیخواست مظاهر مؤثری در امور سیاسی و اداری مملکت داشته باشیم و حتی نامی از ما برده شود. و با آنکه من در آن کار خیلی کوشش کردم و بنظر خود مطالب مفیدی جمع آوری کرده بودم به آن ترتیب اثر ندادند و حتی انتشار آنرا هم متوقف ساختند. وضع بهمین منوال بود تا در سال ۱۳۵۵ ما احساس کردیم امکاناتی بوجود آمده که شروع به فعالیتهای سیاسی برای تحصیل آزادی و استقلال مملکت بکنیم. علت آنهم همان مسائلی بود که امروز صبح مورد بحث

قراردادیم یعنی شکست سیاسی دولت در داخل مملکت و بی اعتباریش در نزد مردم، کسادى وضع اقتصادى، افزایش بی تناسب جمعیت شهرها، بیکارى در میان مردم، کسر بودجه، وضعیت خراب ارتش و سیاست خارجى بی بند و بار ایران و یأس و نومیدى در دستگاههاى ادارى و انتقاد و مخالفتهاى که در همه جانسبت به دستگاه دولت از هر کسى دیده و شنیده مىشد. بنابراین ما احساس کردیم که زمان آن فرارسیده که بوظیفه ی ملی و وجدانى خودمان عمل کنیم.

س - آقای دکتر سنجابی، بارها گفته و نوشته شده است که سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر که در مبارزات انتخاباتى او مطرح شد اثر عمده ای در برآوردن این جنبش ضد پهلوى داشته است، این حرف تاجه اندازه صحت دارد؟

ج - بنظر بنده این مطلب تا حدى درست است. بنده نمیدانم در موقعی که ما شروع به فعالیت کردیم آیا کارتر آمده بود یا نیامده بود. بنظر من شاید حکومتش هنوز آغاز نشده بود ولی بهر حال پیش آمد حکومت کارتر و شهرت جانبدارى او از حقوق بشر و اعتراضى که نسبت به این موضوع در دولت آمریکا، در وزارت خارجه آمریکا، نسبت به روش رفتار استبدادى ایران میشد تا حدى موجب تشجیع و محرکت آمدن مردم بسوى انقلاب و خواسته هاى آنها شد و این نکته بهیچوجه قابل انکار نیست. ما به این فکر افتادیم که چون امکان اجتماعات وسیع هنوز فراهم نیست و صدور اعلامیه و پراکندن اوراق هم تأثیر زیاد ندارد بهتر است بوسیله نامه ی سرگشاده ای مستقیماً به خود شاه خطاها و خلاف ها و نقص ها را بگوئیم و از او بخواهیم که به این وضع پایان بدهد. در فکر این بودیم که چه اشخاصى باید این کار را انجام بدهند. در آغاز این کار بنده و داریوش فروهر و شاهپور بختیار و مهندس بازرگان بودیم گاهی فکر میکردیم که این نامه به امضای جمع کثیری باشد ولی میدیدیم که امضأ عده کثیر به این اشکال بر میخورد که بسیاری از افراد که ما علاقمند به امضأ آنها هستیم به علت محافظه کارى و احتیاط حاضر به امضأ نیستند.

س - نزد چه کسانی بردید که امضأ نکردند؟

ج - نبردیم ولی صحبت میکردیم. من باب مثال فکر کردیم از رجال قدیمی نیک نام آنوقت مثل دکتر على اکبر سیاسى و نجم الملك و سرورى و از این قبیل افراد که آلودگى نداشتند استفاده کنیم و همچنین يك عده از روحانیون موجه. ولی احساس کردیم و متوجه شدیم که عده ای حاضر به امضأ نیستند و عده دیگری که ممکن است

امضاً بکنند اسم آنها نه برای مردم ایران شناخته شده است و نه شاه می شناسد که آن اثر را بکند. بنابراین گفته شد که امضاً محدود باشد. در منزل بنده آقایان جمع شدند و قرار بر این شد که آقای مهندس بازرگان طرحی تهیه کند و ایشان شرحی نوشتند و روز بعد آوردند و راجع به آن صحبت کردیم. بنا بر پیشنهاد آقای بازرگان قرار شد که در آن نوشته بنده تجدید نظر کنم. بنده هم آنچه را که لازم دیدم تغییراتی دادم و یا اضافاتی کردم و یا چیزهایی حذف کردم و بالاخره به آن صورتی که انتشار پیدا کرد و خبردارید درآمد. درباره ی امضاً آن آقای مهندس بازرگان اشکالاتی کرد و اظهار داشت که جمعی از وابستگان او در امضاً شرکت بکنند. مانسبت به بعضی از آنها حرفی نداشتیم، حقیقتش اینست که برای آدمی مثل دکتر سجایی، که مردی متقی و پاکدامن است و یا برای آقای حسن نزیه اعتراضی نداشتیم ولی او افراد دیگری را هم میخواست که در آن کار وارد بکنند. ما گفتیم آقایان سازمانها و احزاب جبهه ملی افرادی هستند که اگر مقدم بر اینها نباشند لااقل در عداد آنها هستند، یا باید بفرمایند وسیع باشیم یا اگر محدود است باید حدود ضابطه ای برای آن قائل بشویم. بر سر این موضوع آقای بازرگان ناراحت شد. بنده ورقه را امضاً کردم و رد کردم و گفتم هر کس میخواهد امضاً بکند و هر کس نمیخواهد نکند. بازرگان مجلس را ترک کرد و رفت. آقای بختیار و داریوش فروهر هم آنرا امضاً کردند. ما آن نامه سرگشاده را تکثیر کردیم و نسخه اصلی آن را به دربار فرستادیم. این نامه انتشار فوق العاده وسیعی را در داخل مملکت پیدا کرد. نه تنها خود ما آنرا چندین بار بصورت های مختلف منتشر کردیم بلکه افراد دیگر، جمعیت های دیگر هم که ما نمیدانستیم چه کسانی هستند آنرا منتشر کردند و مسلم بود که اثر سخت و ناگواری بر دربار و درباریان داشته است برای اینکه چند روزی از آن نگذشته بود که در خانه ی من و در خانه ی داریوش فروهر و دو نفر دیگر هم که باید اینجا اسم ببرم یعنی آقای مهندس بازرگان و مهندس مقدم مراغه ای در يك شب بمب گذاری کردند. ساعت در حدود نیم بعد از نصف شب بود ما هنوز خوابیده بودیم صدای كوچك چاشنی و بلافاصله انفجار بمب را شنیدیم که در خانه را کند و قسمتی از دیوار را منفجر کرده بود. بسمت در دیدیم همسایه ها از هر طرف بیرون آمده و جمع شده بودند یکی از آنها به کلانتری تلفن کرده بود. از کلانتری آمدند و به تحقیق پرداختند که شما شکایت علیه چه کسی دارید؟ گفتم علیه کی شکایت کنم؟ علیه شما کلانتری علیه دولت که باعث این کار است. گفتم

آقایین چه فرمایشی است. گفتم اسم شخصش را هم میخواهید میگویم - آقای عبدالمجید مجیدی وزیر کابینه دولت که در رأس سازمان باصطلاح ضربتی حزب رستاخیز است - وعین این شکایت را هم در صورت مجلس کلانتری نوشتم . یکروز بعد رفقای ما پیدا کردند که این بمب گذارها چه افرادی بوده اند. یکی از آنها تلفن بمنزل شخص مظنون کرد گفتند که رفته است به ساری . رفیق ما بنام مستعار ثابتی مدیر کل سازمان امنیت تلفن به او کرد گفتند نیست . گفت بگوئید پرویز ثابتی است تلفن میکند . آنوقت آن شخص پای تلفن آمد و اظهار ادب و اشاره به انجام خدمت کرد . بر ما مسلم شد که تشخیص رفیق ما درست بوده و این مامور سازمان امنیت اتفاقاً یکی از همان افراد دانشجویان انقلابی بنام قلی پور بود که در سال ۱۳۴۱ با مادر زندان بودند و قبلاً اشاره ای به آن کردم .

س - بله فرمودید .

ج - او یکی از آنها بود. در این زمان کوشش بنده بر این بود که اتحادین عناصر جنبه ملی بطور وسیع فراهم بکنیم. بنده حتی الامکان سعی ام بر این بود که تمام نیروهای سیاسی ملی را با هم متحد بکنیم که يك واحد باشیم و بعد بار و حانیون هم مرتبط باشیم. متأسفانه آقای مهندس بازرگان بعلت اینکه خود او و دوستانش در جریان ارتباطات خیلی مقدم تر و مستمرتری بودند هم با بعضی از عوامل خارجی ارتباط داشتند و هم در داخل بار و حانیون از نزدیک مرتبط و همکار بودند تن به مشارکت صحیح نمیداد و میخواست خود او کارگردان اصلی باشد. بر اثر پیشنهادهای و مذاکراتی که از جوانب مختلف با ایشان میشد، در يك جلسه ای که در منزل آقای مهندس مقدم مراغه ای تشکیل شده بیست نفر بودیم از آن جمله برادر آیت الله زنجانی آقای سید ابوالفضل زنجانی از روحانیون بسیار باتقوی و بسیار فاضل و خود آقای مهندس مقدم مراغه ای و آقای حسن نزیه و دکتر سامی و دکتر هزارخانی و دکتر لاهیجی و اگر اشتباه نکنم آقای علی اصغر حاج سید جوادی بودند. آقای مهندس بازرگان در این جلسه پیشنهاد کرد که اسم جمعیت را جنبه ملی نگذاریم، بگذاریم جنبه ملی ضد استبدادی. بنده نسبت با ایشان اعتراض کردم و گفتم که این کلمات اضافی ضد استبدادی به خودی خود يك معنای مستتر بدی دارد و آن مثل اینست که این عنوان برای آن انتخاب شده که شعار ضد استعماری آن حذف شود. آنچه تا کنون در این مبارزات آشکار بوده مبارزه در راه آزادی و استقلال بوده است. در پیشنهاد آقای مهندس بازرگان موضوع آزادی

در کلمه ضد استبدادی مستتر است ولی با حصر آن مثل اینست که مبارزات ضد استعماری مسکوت مانده است. این عیب بزرگ این پیشنهاد است. عیب دیگر اینست که اگر ما می‌خواهیم عنوان جبهه ملی را حفظ کنیم هم اکنون آن رفقای دیگر ما که با آقای داریوش فروهر و با بختیار کار می‌کنند یعنی حزب ملت ایران و حزب ایران آنها هم فعالیت خودشان را تحت عنوان نیروهای جبهه ملی ادامه می‌دهند و نشریه ای و خبرنامه ای هم بنام خبرنامه نیروهای جبهه ملی دارند. بنده از جناب عالی می‌پرسم آیا فکر کرده اید که وجود دو سازمان جدا یکی بنام نیروهای جبهه ملی و یکی با اسم جبهه ملی ضد استبدادی چه تأثیر بدی ممکن است داشته باشد. اگر بگوئیم که شاه و دولت مستمع و شنونده و مخاطب این عنوان هستند تأثیری در آنها ندارد چون آنها مارا به هر اسم و هر عنوان می‌شناسند. اما در خارج از ایران همه مارا به اسم جبهه ملی شناخته اند و این عنوان یادگاری است از مبارزه این ملت و میراثی است از میراث مصدق، شما چرا می‌خواهید این مبارزه را با عنوان دیگری محدود کنید و بعدا اگر مخاطب این عنوان ملت ایران است، مردم ایران خواهند پرسید که این چه جبهه ای است که يك سازمان دارد بنام نیروهای جبهه ملی و يك سازمانی می‌خواهد درست کند به اسم جبهه ملی ضد استبدادی. حرفهای من مثل اینکه فوق العاده مؤثر واقع شد با اینکه در آن جلسه اکثریت بارفقای مهندس بازرگان بود. رأی مخفی که گرفتند ایشان در اقلیت مطلق ماندند. و در همان جلسه آقایان نزیه و دکتر سامی به عنوان اعتراض جلسه را ترک کردند. با وجود این من این مذاکرات را همیشه برای جمع کردن عناصر ملی که بصورت پراکنده و غیر متشکل در مبارزه بودند ادامه میدادم. در عین اینکه با این آقایان ارتباط داشتم و کوشش میکردم که يك سازمان واحدی بوجود بیاوریم با روحانیت هم ارتباط داشتیم. در این هنگام آقای مهندس بازرگان و چند نفر دیگر پیشنهاد کردند که جمعیتی به اسم طرفداران حقوق بشر تشکیل بدهیم بنده هم چون تشکیل چنین جمعیتی را در خط مبارزه و وسیله ای برای اتحاد نیروها میدانستم با آن موافقت کردم. این جمعیت در منزل من و به ریاست من اعلام موجودیت کرد و مصاحبه اول آن با روزنامه نگاران خارجی در منزل من و بوسیله ای من صورت گرفت و اعلامیه ای اول آن به امضای من صادر گردید. بعد از مدتی که گذشت و واکنش شدیدی از طرف دولت نسبت به آن ظاهر نگردید آقای بازرگان نامزد ریاست آن شدند. بنده هم اعتراضی نکردم. در همین ایام بود که از طرف سازمان حقوقدانان بین المللی شخصی، بنظرم اگر اشتباه نکنم، بنام

ویلیام باتلر وارد ایران شد و در منزل احمد صدر حاج سید جوادی که از رفقای بازرگان است دعوتی از کمیته‌ی جمعیت بعمل آمد که در آنجا جمع شدیم. وقتیکه بنده وارد آنجا شدم و دختر آقای مهندس بازرگان مترجم جلسه بود و انگلیسی را باروانی صحبت میکرد. متوجه شدم که این آقای باتلر در جمع رفقای مهندس بازرگان بیگانه نیست و به اصطلاح سلمان مناهل البیت است و با آنها از سوابق کارها و فعالیت مشترکشان صحبت میکند. از آنجا دریافتم که تشکیل این جمعیت ما مرتبط با سوابقی است و با دستگاہهای خارج هم ارتباط دارد و از آن تاریخ بپسندیده در این جمعیت طرفداران حقوق بشر ایران شرکت نکردم. بخصوص در همان ایام آقای مهندس مقدم مراغه‌ای که یکی از اعضا کمیته این جمعیت بوده منزل من آمد و چون نارضایی مراد باره عمل مهندس بازرگان تشخیص داد صراحتاً به من گفت در ایامی که قبل از آغاز این مبارزات اخیر در آمریکا بوده هر جا میرفته و با هر مقام آمریکایی که صحبت میکرد آن‌ها فقط اسم از آقای مهندس بازرگان میبردند. در همین اوان آقای داریوش فروهر و شاهپور بختیار و من از آقایان روحانیون که شاید هدفه یا هیجده نفر بودند در منزل یکی از تجار معروف تهران ملاقات کردیم که در بین آنها بهشتی بود، موسوی خوئینی بود، خسرو شاهی بود اغلب کارگردانهای فعلی جمهوری اسلامی بودند. تنها کسی که بنظر من نبود، چون همه را نمی‌شناختم، شاید هاشمی رفسنجانی بود. در آن جلسه راجع به همکاری جبهه ملی با روحانیت در این مبارزه صحبت میشد. تشکیل این جلسه هم به اشاره و تأیید آیت الله شریعتمداری صورت گرفته بود. در ضمن مذاکرات یکی از آقایان، اگر اشتباه نکنم موسوی خوئینی‌ها را می‌پرسید که نسبت به مبارزه مسلحانه چه نظری داریم؟ بنده به ایشان جواب دادم که بنا بر گذشته‌ی ما و بنا بر اعتقاد ما مبارزه برای آزادی و دموکراسی باید از طریق دموکراسی باشد.

دیگر اینکه بر شما پوشیده نیست که ما اسلحه و نیروی نداریم و با خارج هم ارتباطی نداریم که اسلحه از آنها بگیریم و اصولاً هم در مبارزه برای آزادی عقیده به اسلحه و مبارزات مسلحانه احتیاج نداریم. بعد از این جلسه هر سه نفر ما به ملاقات آیت الله شریعتمداری در قم رفتیم که او را روحانی بسیار نازنین و هوشیار و روشن بین دیدیم و ما را در این مبارزه تشویق و تأیید کردند و قول همراهی دادند و سفارش کردند که با روحانیت ارتباط و همکاری داشته باشیم.

دراثموقع ماتوهم اینکه این آقایان ممکن است بعدابایشان روش مخالفی درپیش بگیرندویالان دارندبیچوجه نداشتیم.

س - رابطه باآقای آیت الله طالقانی چگونه بود؟

ج - آقای طالقانی درزندان بود. درهمین ایام بودکه مقاله ای درروزنامه اطلاعات منتشرشد. تاریخ هارامتاسفانه چون من مطالب راازذهن میگویم واسنادومدارك در دسترس ندارم بسیارممكن است پس وپیش بگویم.

س - ایرادی نداردلطفاًبفرمائید.

ج - خلاصه درهمین اوان حالایاجلوتربا بعدازآن بودکه مقاله ای درروزنامه اطلاعات علیه آیت الله خمینی منتشرشدوبعدکه تحقیق کردیم معلوم شدکه این مقاله راوزیرتبلیغات دولت یعنی آقای داریوش همایون نوشته وبه روزنامه تحمیل کرده است. مقاله ای بودبسیارناپسندوجاهلانه که باعبارات سخیف وتوهین آمیزوهتاکی ترتیب داده شده بودویکی ازعوامل مؤثرتحریک مردم و تحریک روحانیت ومؤمنین علیه دستگاه وآغازانقلابات وجنبش علنی روحانیون گردید. ابتدادرقم تظاهراتی علیه آن صورت گرفت که درآن تظاهرات قوای دولتی علیه تظاهرکنندگان اسلحه بکاربردندوجمعی که تعدادش برمادرست معلوم نشدبقتل رسیدند.

س - این رویدادها درروزنامه هائیت شده است.

ج - بله. جمعی کشته شدندوبعدازآن بودکه دراصفهان تظاهراتی درچهله شهدای قم صورت گرفت ودرآن تظاهرات نیزجمع دیگری به قتل رسیدندوبعدازآن سلسله چهله هاوهفته هابرتطبق سنت.

س - وبعدتبریز.

ج - بله وبعدرتبریزوجاهای دیگرهم متصل وممتدبه یکدیگرشد. درهمین اوان حکومت شریف امامی برسرکارآمدوتظاهراتی برای دادن آزادی به مطبوعات کرد. روزنامه های اطلاعات وکیهان واقعاآزادشدندواگراشتباه نکنم برای باراول درهمین ایام بودکه عکس آقای خمینی درروزنامه های تهران برای جبران آن عملی که شده بودمنتشرگردید. انتقاداتی هم ازدولت صورت گرفت ومذاکرات مجلس هم به رادیووصل میشد. علاوه براینهاشریف امامی دست به اقدامات دیگری ماننداضافه کردن حقوق هازدولی تظاهرات علیه دولت درهمه جاادامه داشت واین تظاهرات بقدری ممتدوشدیدبودکه دولت تصمیم به اعمال خشونت گرفت. مخصوصاباه دنبال

تظاهرات عظیم نماز عید فطر در قیصریه که بنده و رفقای جبهه ملی نیز در آن شرکت داشتیم روز چهارشنبه ای بود بنده در منزل بودم خانمی که شوهرش از اعضا جبهه ملی است و خودش هم خویشاوندی با خانواده شریف امامی دارد سرآسیمه وارد منزل شد و جمع کثیری از خارجی و داخلی آنجا بودند. به من گفت مطلب مهمی دارم که باید به شما بگویم. بنده با ایشان در دفتر کارم مذاکره کردم. گفت امروز در منزل شریف امامی بودیم و در آنجا خانم هاصحبت کردند که روز جمعه تمام جبهه ملی و روحانیون مخالف دولت را نابود خواهند کرد و یک جمله بسیار زشتی هم از قول آنها که چگونه نابود خواهند کرد بیان کرد که بنده از تکرار آن شرم دارم. گفت خلاصه آنها قصد دارند ضربت هولناکی وارد کنند و همه شمارا ازین ببرند و من آمدم این خبر را بشما بدهم. خدا پدران خانم را پیامرزد که واقعا با فداکاری این عمل را کرد. ما شبها در منزل نمی ماندیم. شب پنجشنبه گذشت و بنده صبحش را که رادیو را گرفتم خبری نبود. اعلام تظاهرات برای روز جمعه شده بود. دولت که میخواست حکومت نظامی را اعلام کند قاعدتاً میبایستی چند روز پیش یا شب بموقع اعلام بکند. ولی اعلام حکومت نظامی درست صبح روز جمعه صورت گرفت ما هم در آن منزلی که فراری و با خانم و بچه ها مخفی بودیم رادیو را گرفتیم و اعلام حکومت نظامی را شنیدیم. بنده فوراً متوجه شدم که امروز ممکن است تصادمات خونینی رخ بدهد. به منزل تلفن کردیم خبری نبود. خانم با عروس من و سعید پسر من که نزد من بودند به آنجا رفتند و دخترم نزد من ماند. پس از چند دقیقه ای که وارد منزل میشوند ناگهان گروه کاندوهای مسلسل بدست از دیوار عمارت بالا آمده و به منزل میریزند پسر من سعید سنجابی جلو آنها می رود. آنها مسلسل را به سینه او میگذارند و شش نفر از کاندوها وارد اتاق نشیمن میشوند با مسلسل های آماده برای تیراندازی و همه رایای دیواری نگه میدارند و دستور میدهند حرکت کنید. جواب تلفن بدهید و نه جواب در. بنده هم بعد از آن هرچه تلفن میکردم تلفن زنگ میزد ولی کسی جواب نمیداد. فهمیدم که پیش آمد بدی شده است. آن کاندوها با آن وضعی که ناگهان به منزل میریزند اگر بنده را دیده بودند با احتمال قوی ضربت کاری میزدند. عمارت را بالا و پائین و اینطرف و آنطرف را میگردند و اثری از من پیدائی کنند. بعد شروع

میکنند به کاوش در کاغذها و نامه‌ها و مقدار زیادی از اعلامیه‌ها و نشریه‌هایی را که آنوقت چاپ میشد و ما داشتیم جمع آوری میکنند و متصلاً هم با سازمان خودشان بوسیله واکتی تاکی در ارتباط بودند و با تلفن صحبت میکردند بطوریکه خانم حکایت کرد در حدود ساعت دو بعد از ظهر بوده که واکتی تاکی آنها بصدا در میآید و آنها با تلفن با اداره خود مرتبط میشوند و در جواب دستوری که به آنها داده میشود میگویند بله قربان اطاعت میشود، هرطوری میفرمائید عمل کنیم. بعد می پرسند کاغذها و اعلامیه‌ها را هم نیاوریم؟ از آن پس رو بخاتم میکنند و میگویند خانم ببخشید سو تفاهمی درباره‌ی جناب دکتر بوده و رفع شده ما مرخص میشویم و شما آزاد هستید. بعد از آن خانم به همان محل من آمد و جریان را اطلاع داده و گفت، بعد از آنکه آنها رفتند هدایت اله متین دفتری بمن تلفن کرد و گفت امروز صبح آمدند و من را گرفتند و به يك محل حکومت نظامی بردند و در آن محل که بودیم افسری مرتباً می‌آمد و به رئیس آنجا گزارش میداد که مهندس بازرگان و کی و کی را گرفتند و راجع به شما میگفت دکتر سنجابی هنوز پیدا نشده است و در حدود ساعت يك و نیم بعد از ظهر بود که تلفنی شد و آن رئیس اداره یکمرتبه بکلی تغییر روش و قیافه داد و بمن گفت، آقای دکتر شما آزاد هستید. بعد افسری را هم صدا کرد و گفت به منزل دکتر سنجابی تلفن کنید و بگوئید آنهایی که آنجا هستند بر گردند. این جریانی بود که هدایت اله متین دفتری برای خانم تعریف کرده بود ولی معلوم نشد که علت و منشأ این تغییر چه بوده. ظاهر اخبار این موضوع که آنها میخواستند ضربت قتل بر جمعی وارد بکنند به ملکه فرح میرسد و او فوق العاده متوحش میشود. با سعی او و بخصوص پس از اطلاع یافتن از درگیری و حشمتناک میدان ژاله این نقشه و نظر دولت و حکومت نظامی تغییر میکند و مهندس بازرگان و داریوش فروهر و کسان دیگر را که گرفته بودند همان ساعت آزاد میکنند بعد از این فاجعه هولناک جمعه سیاه شهریور ۱۳۵۷ که دولت تعداد کشته شدگان آن را از صد نفر هم کمتر گزارش داد ولی بر طبق عکسهایی که از جنازه‌ها برداشته شده و شماره‌های عده از آنها را بنده دیدم شاید در حدود چندین هزار نفر در آن روز جمعه سیاه بقتل رسیدند.

س - چندین هزار نفر؟

ج - چندین هزار نفر قربانی شدند. کشتاری که قصابی مطلق بود. مردم اغلب بی اطلاع از اعلام حکومت نظامی به محل تظاهرات رفته بودند. کشتار تا بعد از ظهر ادامه داشت و دنبال مردم پراکنده و فراری به کوچه‌ها نیز می‌رفتند. من در عکسهایی که داشتم

تاشماره ۱۸۰۰، ۱۹۰۰ راروی سینه این جوانها که مثل غنچه های گل نوشکفته بودند دیده بودم .

س - مسئول جریان آنروز میدان ژاله واقعاویسی بود؟

ج - بله فرماندار نظامی تهران اویسی بود و او دستور را صادر کرده بود . این کشتار فجیع برای خود قاتلها هم وحشت آفرید . شاه هم همیشه در حال وحشت بود فرح هم آنطور که میگویند دل نازک و رحیمی دارد از این کشتار وحشت زده و ناراحت میشوند و همین کیفیت در دستگاه دولت و مجلس نیز مؤثر شده و تصمیم میگیرند که برای تسکین دل مردم مسئله را علناً در مجلس مطرح کنند و برای بار اول در تاریخ پانزده سال اخیر محمد رضا شاه اقلیتی در مجلس نمودار گردید و دولت را بشدت تحت انتقاد قرار داد که اگر حکومت نظامی لازم بود چرا قبلاً اعلام نکردید و وقتی که با تظاهر کنندگان مواجه شدید چرا اخطار قبلی نکردید و چرا بیرحمی و قساوت را تا بعد از ظهر ادامه دادید؟ چندین نفر از نمایندگان در این باره صحبت کردند که برجسته ترین آنها احمد بنی احمد و پز شکپور بودند .

س - این اقلیت همان آقای احمد بنی احمد بود؟

ج - یکی از آنها آقای احمد بنی احمد بود و دیگری . . .

س - آنکه رهبران ایرانیست ها بود .

ج - بله آقای پز شکپور که رهبر قسمتی از پان ایرانیست ها بود . ولی مردم ایران دیگر مردمی نبودند که به این قبیل افراد که نمایش جانبداری از ملت میدادند و علیه این قساوت و این خونریزی صحبت میکردند بگروند و نسبت به این مجلس و یا این اقلیت مجلس علاقه و اعتقادی پیدا کنند . فقط این بیانات در مجلس و بخش آن از رادیو این اثر را داشت که دولت را ضعیف تر و رسوا تر و مردم را امیدوار تر و جری تر در کارشان کرد . بعد از این کشتارها اعلامیه های آقای خمینی و روحانیون دیگر مرتب صادر میشد . بنده بنظرم میآمد تا یکی دو ماه بعد از آنکه فعالیتهای جبهه ملی آغاز شده بود اثری از تظاهرات علنی روحانیون نبود ، فقط از زمانی که آن مقاله علیه آقای خمینی منتشر شد تظاهرات از جانب آنها شدید تر و متشکل تر گردید . پیش از آن بوسیله جبهه ملی اجتماعات و تظاهرات متعددی ولی در سطح محدود تر و آرام تر صورت گرفته بود . از آن جمله یکروز در محلی بنام کاروانسرا سنگی خارج از محدوده شهر دعوت به اجتماع شده بود و در حدود چند هزار نفری در آن شرکت کرده بودند ، چماقداران از پیش تعلیم شده

باتوبوسهای دولتی بر سر این مردم میریزند و همه را مضروب و مجروح میکنند. آنروز اتفاقاً بعلت کسالتی که داشتم در آن اجتماع نبودم .
س - روز عید فطر بود .

ج - بلی روز عید فطر بود و عده کثیری را مجروح کردند و سرودست شکستند از آن جمله به دکتر بختیار و مهندس حسینی صدمه وارد آمد که بنده در بیمارستان به دیدنش رفتم .
س - شما آنروز تشریف داشتید؟

ج - من آنروز بعلت کسالتی که داشتم متأسفانه یا خوشبختانه نبودم . بعد از حادثه جمعه سیاه اعلامیه های آقای خمینی و روحانیون دیگر مداوم ادامه داشت و ما هم بار و روحانیون مرتبط بودیم . از آن جمله بنده شخصاً بآیت الله قاضی در تبریز و با آقای صدوقی در یزد ارتباط داشتم و این دو روحانی بانفوذ هر دو در جریانات بعد از انقلاب کشته شدند .

س - چطوری کشته شدند؟

ج - در درگیریهای بعد از انقلاب به قتل رسیدند .

س - اعدامشان کردند؟

ج - نه بوسیله مجاهدین و مخالفین جمهوری اسلامی کشته شدند .

س - برای اینکه از همراهان آقای خمینی بودند؟

ج - بله اینها از ارکان انقلاب بودند . آیت الله قاضی از شخصیت‌های درجه اول روحانی در تبریز و بسیار بانفوذ بود و همچنین آیت‌الله صدوقی در یزد . آقای صدوقی نامه مشروحی به من نوشت و رو نوشت آنرا هم برای اشخاص دیگری فرستاد و در آن توصیه و تاکید کرده بود که ما باید پیروی از رهبری آقای خمینی بکنیم . در همین ایام که دیگر بازار مبارزه گرم شده بود روزنامه نگاران خارجی مرتب به منزل ما می‌آمدند ، در منزل بنده تقریباً هیچ هفته ای نبود که که چند نفر مصاحبه کننده از کشورهای مختلف فرانسوی ، آمریکایی ، ژاپنی ، ایتالیایی ، ترکی و ممالک عربی و غیره نیایند . بنده هم به اینها جواب میدادم .

تظاهرات دانشجویان در دانشگاهها و مخصوصاً دانشگاه تهران روز بروز اوج بیشتری می گرفت و اعتصابات و شورش دانشجویان بحدی رسیده بود که دیگر مسئولین دانشگاه جرات اقدامی علیه آنها نداشتند و بسیاری از استادان نیز بصف دانشجویان پیوسته بودند . بالاخره دولت تصمیم گرفت که خوابگاههای دانشجویان را تعطیل بکند و همه ی آنها را پسرو دختر را که از خوابگاههایشان خارج کنند . ما آنوقت ب فکر این

افتادیم که برای آنها چاره ای بکنیم. بسیاری از ما داوطلب شدند تا مدتی که برای آنها جا و مسکنی پیدا شود آنها را در منزلهای خود جا بدهیم. از جمله بنده چند نفر را مدتی در منزل خود نگه داشتم و پذیرایی میکردم. در همین زمان بود که بنده درست تاریخش را بخاطر ندارم دعوتی از من از طرف جامعه سوسیالیست های اروپا که قرار بود در شهر وانکوور کانادا تشکیل بشود بعمل آمد. نامه دعوت را بوسیله ی آقای احمد سلامتیان که از رفقای ما بود برای شخص بنده فرستادند و دعوت هم شخصا و بنام بنده بود. اینکه بنده این کلمه شخص را تا کید می کنم به مناسبت مطلبی است که حالا توضیح میدهم. از جمله کارهایی که ما کرده بودیم این بود که بوسیله جمعی از دوستان شعبه ی جبهه ملی را در پاریس بوجد آورده بودیم که در آن آقایان احمد سلامتیان و ابوالحسن بنی صدر هم شرکت داشتند.

س - آقای فرج اردلان هم بودند؟ ایشان آنوقت در آمریکا بودند.

ج - بله ایشان آنوقت در آمریکا بودند. آن دوستان مرتباً با ما در ارتباط بودند و نامه ها و نشریه های خود را برای ما میفرستادند. وقتی که بنده از دعوت جامعه ی سوسیالیست ها مستحض شدم از لحاظ سیاسی مصلحت دیدم که آنرا قبول نکنم. اخیراً ملاحظه کردم که آقای دکتر بختیار در کتاب خود بنام یکرنگی نوشته است که دعوت از جبهه ملی شده بود و ما آقای دکتر سنجابی را بعنوان نماینده انتخاب کردیم که به آنجا برود. هیچ وجه چنین چیزی نیست، هیچ وجه انتخابی در این باره در شورای جبهه ملی صورت نگرفت و دعوت بنام شخص من آمده بود و احدی نسبت به آن ایرادی نداشت و باز در آن کتاب نوشته است که ما بایشان گفته بودیم که با خمینی ارتباط پیدا نکنند. این مطلب هم مطلقاً دروغ محض و جعل صد در صد است. نه کسی میتواند چنین دستوری بدهد و نه مصلحت بود که چنین صحبتی بشود. موقعی که دعوت از بنده شده بود خمینی هنوز به پاریس نیامده بود.

بله همانطوریکه توضیح دادم مذاکرات دعوت من قبل از رفتن آقای خمینی به پاریس بود. من آماده حرکت به پاریس بودم که شنیدم آقای خمینی با آن کیفیاتی که میدانید از نجف به پاریس رفته اند. طبیعی است یک رهبر جبهه ی ملی که در حال مبارزه با استبداد است و بارو حانیت ذی نفوذ و مؤثر ایران در این مبارزه همکاری دارد با شخصیتی که مقام درجه اول و رهبری مسلم روحانیون را واجد است و اکنون بر اثر اوضاع و احوالی به پاریس رفته و آنرا مقرر فعالیت شدید خود قرار داده و عامه ی مردم ایران به